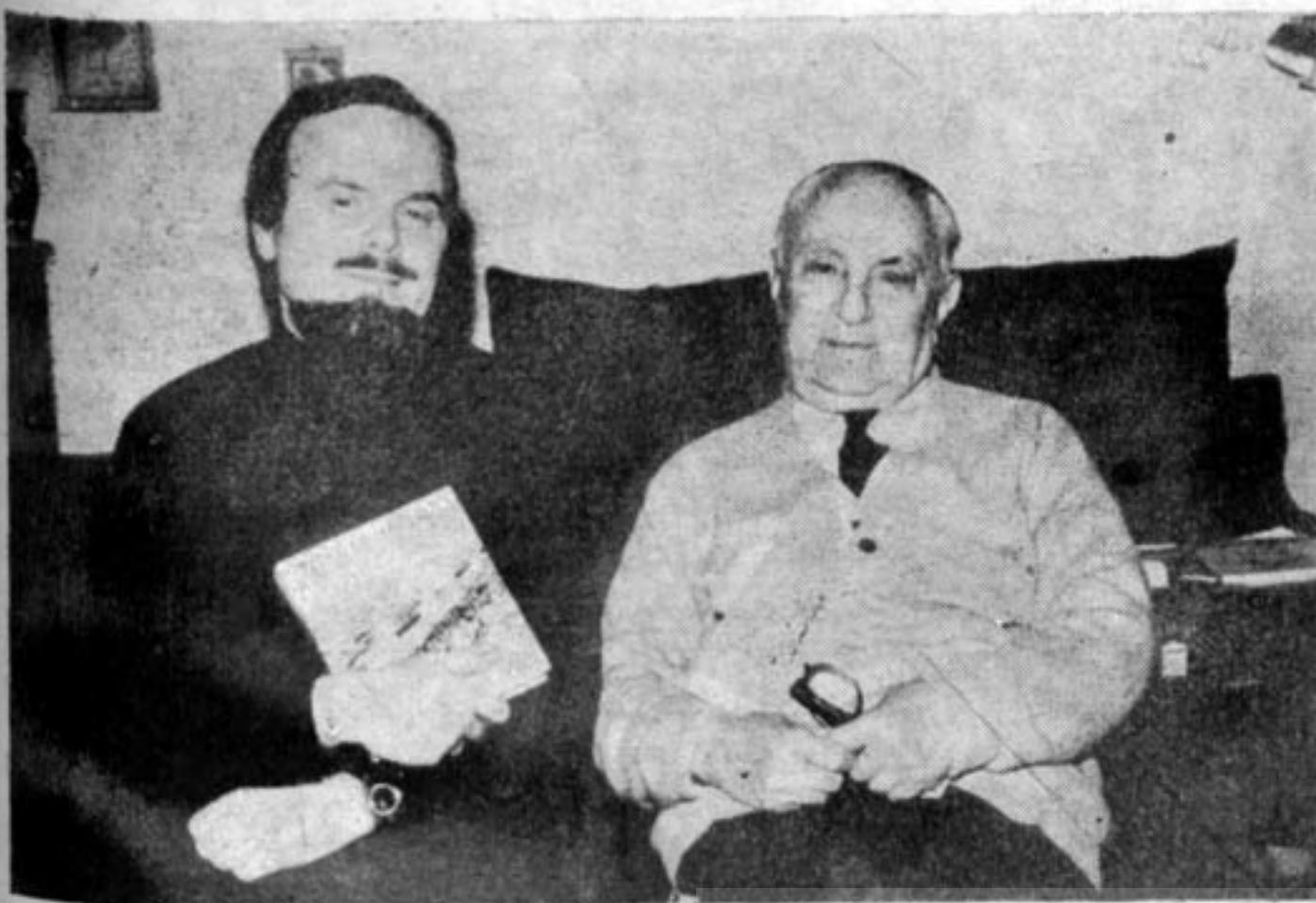


# سیر و سیاحت در ترکستان و ایران

(قسمت هشتم)



موزر و جمالزاده

## رسیدن به تهران و حرکت از تهران

پنجم توسط مادر پادشاه و یا بتوسط عزیزترین حرم ایشان است. این اغذیه را در جایی گذاشته مقبول مینمایند و پادشاه هر کدام را خواسته باشند تناول میفرمایند و حتی وقتی که پادشاه در منزل اولاد خود هم میهمان باشند بازهمین رسم معمول است.

آنگاه موزر نوشته است که عید نوروز نزدیک بود و از نوروز و سلام نوروز در دربار شاه، تفصیلاتی حکایت میکند و میگوید چون مریض بستری بودم نتوانستم برای سلام نوروز به سلام بروم هر چند برایم دعوتنامه رسیده بود ولی دکتر طولوزان از طرف من عذرخواهی کرده بود و معلوم شد پادشاه اظهار التفات فرموده اند و بنا شده است که پس از شفا یافتن مشرف شوم.

موزر درباره حضور یافتن چنین نوشته است:

اول دفعه که به حضور ایشان شرفیاب شدم در ۲۹ ماه مارس گذشته (۱۸۸۴ م) بود. مسیو ملنی کوف سفیر دولت روس میبایستی مرا معرفی نماید... همینکه به میدان تقاره خانه رسیدیم (۲) و از حیاط وسیع سنگفرش تالار عبور کردیم. دفاتر وزارت امور خارجه مشرف به حیاط مزبور میباشد... پس از توقف در سالنهای وزارت امور خارجه میرزا علینقی

میشود و نوشته است «با این ترتیب نسل اسب ترکمانی که بسیار نسل ممتازی است در اروپا زیاد خواهد شد.»

موزر نوشته است موقعی که به طهران رسیدم وزیر امور خارجه ایران وفات کرده بود و میرزا محمود خان ناصرالملک بجای او باین منصب برقرار گردید. نوشته است که هیچکس منتظر نبود که چنین شخصی به چنان مقامی برسد «ولی تنخواه کمک و معین بزرگی است و این وزیر جدید احتمال بهتر از دیگران ملتفت شده است که با تنخواه چه کارهای عمده صورت میگیرد.» (۱)

موزر درباره سلطان مسعود میرزای ظل السلطان پسر ارشد ناصرالدین شاه نوشته است که بر طبق عهدنامه ای که با دولت روس بسته شده است این شاهزاده چون مادرش شاهزاده نیست حق سلطنت ندارد و از قراری که حکایت میکنند از همان زمانی که طفل بوده روی تیغه شمشیر خود این عبارت را حکاکی کرده بودند که «با این اسلحه برادر من تلف خواهد شد.» موزر در باره شام و ناهار ناصرالدین شاه هم چنین نوشته است:

«درباب غذای اعلی حضرت اقدس پادشاه ایران روحنا فداه احتیاط کلی میشود. همیشه برای ایشان چهار خوراک تهیه می نمایند ولی يك خوراک بنجم نیز تهیه میشود. این خوراک

موزر در باره ورود خود به پایتخت ممالک محروسه ایران و نخستین نظرش نسبت به طهران شرحی نوشته است که چنین شروع میشود: «دیوارهای شهر که از خاک ساخته شده است خوب نگاه داشته نشده است. در کوجه ها که پر از جمعیت بود همه غریبی بر پا بود و ما به زحمت پیش میرفتیم و در هر لحظه مجبوراً توقف مینمودیم. در آن وقت اطفال کوچک دور ما جمع میشدند و گاهی از اوقات شخصی بها نزدیک میشد و از اسامی و حالت ما استفسار میکرد.»

موزر از جانب سفرای فرانسه و ایش که در باره او سفارشنامه دریافت کرده بودند مورد پذیرائی گرمی واقع گردید. نوشته است که در طهران از دیدار دوستان قدیمی که در مدت اقامت ناصرالدین شاه در ژنو با آنها آشنائی و دوستی پیدا کرده بود بسیار خوشوقت شده است.

مریض میشود و چند هفته بستری میگردد و دکتر طولوزان فرانسوی طبیب مخصوص شاه او را معالجه میکند. در طهران میشوند که امپراطور اطریش دو مامور به طهران فرستاده و اسبهای ترکمانی خواسته است. بوسیله سفیر اطریش در طهران خواهش میکند که بهترین اسبهای را برای امپراطور بفرستند و چون تقاضایش پذیرفته میگردد بسیار خوشوقت.



زنان ایرانی

برآمد که به اعیان و صاحب منصبان ایرانی راه و رسم غذا خوردن سر میز را با کارد و چنگال بیاموزد. یک نفر ایرانی را سر میز میان دو نفر فرنگی می‌نشانید تا آن فرنگی‌ها غذا خوردن را برسم فرنگستان به آن ایرانی بیاموزند.

موزر مینویسد: «وضع غذا خوردن این ایرانیها خیلی غریب بود و مثلاً دیده میشد که یک نفر وزیر پیر ایرانی چون با چنگالی که در دست دارد نمیتواند لقمه را بردارد، بالاخره لقمه را با انگشتهای خود میگرفت و چنگال را در آن فرو مینمود... این تفصیل خیلی اسباب مشغولیت خاطر و خنده اعلیحضرت اقدس شهریاری ارواحنا فداء بود که خود را در عقب پرده مخفی نموده بود. حضار مجلس نمیدانستند که پادشاه عقب پرده مخفی است تا آنکه روزی یک تن از زنهای اندرون بواسطه حرکت بیقاعدہ‌ای که نمود پادشاه نمایان گردید. و حضار مجلس ملتفت شدند.» (صفحه ۲۶۵).

نردبان پرت کنند» (صفحه ۲۶۰ و ۲۶۱). موزر در موقع صحبت از ناصرالدین‌شاه چنین اظهار نظر نموده است:

«سرت و قلب و فقدان اشخاص کافی اسباب شد که بسی از خیالات و اشتهایان پادشاه بپدر رفت» (صفحه ۲۵۲) و مطالبات فرنگی و نیز نوشته است «هرگاه بعضی اوقات پادشاه حکم قتل بعضی اشخاص را صادر فرموده و صاحبکنتابان بزرگ را دچار استعجاب نموده است این فقره در اروپا اسباب رقت قلب گردیده است.»

موزر نوشته است هنگامی که او در طهران بوده است تعداد اروپائیان در طهران تخمیناً دویست و پنجاه نفر بوده است یعنی در حدود شصت نفر روس و سپس انگلیس‌ها که عده کثیری از آنها در تلگرافخانه کار میکنند و بیشتر از روسها بوده‌اند.

در آن زمان در ایران دولت‌های فرانسه و اطریش و امریکا و عثمانی نماینده سیاسی میداشته‌اند، سفیر فرانسه کارهای سوئیس را هم معده میداشته است.

موزر نوشته است که وقتی ناصرالدین‌شاه با وضع فرنگستان‌آشنائی پیدا کرد درصدد

حکیم‌الممالک پیشخدمت اول و داماد پادشاه آمد و بنا اطلاع داد که اعلیحضرت اقدس همایون روحانفداء طالب دیدار ما میباشد. لباس اهلی در پناه ایران خیلی غریب است و مشتمل است بر کلیجهای از شال کشمیری که بواسطه دو شسه از الماس بسته میشود و یک عمامه بلند مخروطی شکل سفید گلابتون دوزی... از سالون عبور کرده سه مرتبه تعظیم مرسوم را نمودیم... اعلیحضرت اقدس همایونی ارواحنا فداء همین که از زبان وزیر مختار روسیه اسم مرا شنیدند زمانی را بخاطر آوردند که من از طرف دولت جمهوری سوئیس هنگام عبور ایشان از ژنو به خدمتگزاری ایشان اشتغال داشتم. بزبان فرانسه ختم کلام فرموده اسم مرا تکرار و اظهار تعجب فرمودند که من رعیت روس شده‌ام. عرق در جبین من ظاهر گردید. بمر نحو بود جوایی عرض کردم و سفیر روس را از این بابت آسوده کردم. عرض کردم اعلیحضرتا با کمال احترام امتنان دارم چاکری را که در مملکت سوئیس به شخص جلیل‌القدر خودتان بستگی داشت بخاطر مبارک آوردید چاکر با تقویت روسیه، وطن ثانی من بود که توانستم به تنهایی از ممالکی عبور نمایم که اهالی اروپا بدانجا مستمری ندارند. اعلیحضرت اقدس شهریاری روحانفداء از من استفسار فرمودند که آیا تفصیل مسافرت خود را به طبع خواهی رسانید یا نه. عرض کردم قصد دارم همینکه به وطن خود (سوئیس) رسیدم آنها را خلاصه نمایم. فرمودند آیا در «توردو» موند «(۳) چاپ خواهد شد... بعد ملتفت شدم که «توردو موند» بواسطه انتشاراتش که چندین درباب دولت ایران مساعد نبوده است مطلوب طبع دربار طهران نیست.

موزر مطالب سوئمنندی در باره اقامت خود در طهران حکایت میکند و از آن جمله از سان قشون ایران صحبت میدارد و نوشته است که «رئیس مشاقان اروپائی» نظام ایران مسیو آندرنی نام بوده است و توضیح داده است که این شخص از حیث تولد از اهالی توسکان (۴) است و هر چند سی سال است که در ایران است وقت و تنخواه خود را در راه هموطنانش که باین صفحات دور افتاده می‌آیند صرف میکند.

موزر درباره قشون ایران مطالب بسیار مفید نقل کرده است که از حوصله این مقاله بیرون است. موزر نوشته است «در مملکت ایران هم مانند ممالک دیگر وزرا زود تغییر مییابند ولی در ایران همیشه میرغضب حاضر است تا آنهایی را که بواسطه دادن تنخواه و یا بواسطه لطف پادشاه بالا رفته‌اند از بالای آن

ترکستان و ایران زنها مخفی هستند که حتی از آنها هرگز صحبت هم نمیشود.

موزر در همین باب نوشته است :

«از شخص بخارائی میتوان پرسید که حالت پسر واسب و خروس تو چگونه است ولی هرگز نباید بصرافت افتاد که از زوجه او احوالپرسی کرد ... هرگاه زنی در کوچه ملاقات شود بطوری روی او مستور است که حتی شخص نمیتواند سن او را تشخیص بدهد ... در ترکستان خورجینی بروی خود میاندازد و روپندی بر صورت خود میافکند که از موی سیاه اسب تعبیه شده است ...»

موزر حکایتی را در کتاب خود آورده است که میتوان پذیرفت و قبول نمود که واقعیت دارد ... نوشته است که این حکایت راجع به شخصی است که هنوز زنده است. «این شخص به سن جوانی به طهران وارد شد. فرانسوی است و به سبب معلمی برقرار گردید. او بوسیله تنخواه زن وجیهه‌ای را که ابروهای خود را با حنا رنگ کرده بود (۶) بدام آورد و از ترس اینکه مردم مسلمان او را اذیت نمایند لباس مردانه باو پوشانید ولی طولی نکشید که مطلب مکتوف گردید یک روز در جلو درخانه او غوغا شد. مردم بهرامی مالاها جمع شده اظهار داشتند که آن ضعیفه مقصره را باید بدست آنها تسلیم نمایند تا او را فی المجلس سنگسار نمایند (۷). بهترین تدبیری که آن مرد فرانسوی نمود (۸) این بود که فوراً مذهب اسلام را اختیار نمود و آن زن را به عقد خود درآورد.

موزر در باب لباس زنان ایران هم مطالبی آورده است. مینویسد :

«در ایران وضع لباس زنها بهتر از وضع لباس زنها در ترکستان است و ظاهراً سبک لباس زنهای تماشاخانه اروپا را بخاطر می‌آورد که مطبوع اهالی مشرق زمین شده است و لهذا زنهای ایران زیر جامه‌های (ثلثه) کوتاه می‌پوشند و شکی نیست که زنهای متشخصه ایران لباس «قاصان زنانه فرنگستان را میپوشند» (۹).

موزر در باره زنهای ایران مطالبی در کتاب خود نوشته است و از آن جمله میگوید : «شغل زنها در ایران دو چیز است، یکی آنکه خیال خود را به لباس صرف نمایند و دوم آنکه دید و بازدید کنند. برای اینت خود به حمام میروند و این کار نصف روز طول میکشد (۱۰). در حمام موهای سر خود را رنگ میکنند و می‌بافند. ابروهای خود را به شکل کمان و سه میکشند. پاهای و ناخنهای خود را با حنا رنگ میکنند.»

موزر نوشته است : «من همراه خود یک دست اسباب بزرگ و لباس زنانه ایرانی

آورده‌ام و یقین بدانید که شرح و تفصیل آن بیشتر از وضع بزرگ و لباس باسلیقه‌ترین زنهای فرنگستان است. پس از آنکه زنها مدتی وقت خود را برینت و لباس صرف نمودند به دید و بازدید مشغول میشوند. قلیانهای متعدد و شیرینی‌ها صرف میشود. در ایران زنها قلیان میکشند.»

موزر مینویسد «در ترکستان از من می‌پرسیدند که تو چند تا زن داری و وقتی می‌گفتم که از همه جهت یک زن دارم کمال تعجب را داشتند و بطور ترحم میگفتند پس تو باید بی بضاعت باشی.»

موزر از دوانی در تهران و از سان قشون و از قشون ایران هم مطالب سودمندی را کتایش آورده است و از آن جمله میخوانیم که «در ایران مانند جاهای دیگر افواجی هست که فقط اسامی آنها در دفاتر ثبت است ولی خودشان وجود ندارند و دولت مواجب قشون را میدهد ولی تنخواهی که بجهت مواجب قشون داده میشود داخل جیب روسا میگردد.»

موزر در کتاب خود از دو نفر اروپائی مخصوصاً با تفصیل بیشتری صحبت داشته است. یکی از دکتر طولوزان فرانسوی طبیب مخصوص ناصرالدین شاه و دیگری گاستایگو (میرپنج گاستایگوخان) مهندس اطریشی ما در اینجا مختصری در باره شخص اول می‌آوریم و برای معرفی شخص دوم در قسمت آینده این مقاله (یعنی قسمت نهم قدری مفصل‌تر صحبت خواهیم داشت و علت این است که دکتر طولوزان در ایران بالنسبه معروف است و کتابی هم در باره ایران نوشته است که گویا هنوز بفارسی بترجمه نرسیده است (۱۱) در صورتی که از گاستایگو مهندس اطریشی تا کنون در مطبوعات ایران چیزی بر راقم این سطور معلوم نگردیده است. در صورتی که زندگی و کارهای این شخص هم بسیار شنیدنی است.

موزر نوشته است که روزی به دکتر طولوزان گفتم که «گناه عظیمی است که این

همه مطالبی را که در باب ایران تحصیل نموده‌اید مخفی میدارید ... او در جواب نسیبی کرد ... و در جواب گفت روزی که اعلیحضرت بمساجزه بدهد که بیک گوشه دنیا بروم و بتوانم به خیال خود زندگی کنم محتمل است که تمام اینها را یک کتابی بکنم.»

راقم این سطور نهایت تأسف را دارد که با احتمال بسیار قوی این همه یادداشتهای این مرد خبیر و بصیر فرانسوی که سی سال در زمان ناصرالدین شاه (یعنی در زمانی که مملکت ما از لحاظ چندبا فرنگستان متمسکین روابط مرتب و مستمر پیدا کرد) شاهد و ناظر وقایع آشکار و نهانی تاریخ ما بوده است و صندوقها یادداشتهای بخط خود نوشته بوده است مورد هیچ استفاده‌ای واقع نگردیده است و مامورین دولت ایران در فرانسه هیچگاه در صدت برنیامده‌اند که از این اسناد اطلاعی بدست بیاوردند و با وراثت و بازماندگان دکتر طولوزان رفت و آمد پیدا کنند و سعی نمایند آن یادداشتهای را بدست بیاورند. درست است که گویا دکتر طولوزان کتابی درباره اقامت خود در ایران نوشته است ولی میتوان احتمال داد که مندرجات آن کتاب تنها یکی از صدها و هزار مطالب دیگری است که مولف در آن کتاب نیاورده است. ما همه میدانیم که هوتم شیندلر انگلیسی هم در ایران خدمات ذی‌قیمتی انجام داده است (۱۲) ولرد کرزن در مقدمه بر کتاب مشهور خود «ایران و مسائل ایران» مخصوصاً تذکر داده است که بجهت اندازه از یادداشتهای او منتقل به کتابخانه بزرگ لندن کرده است تا جائی که نوشته است مولف واقعی آن کتاب را همانا هوتم شیندلر باید دانست و پس از وفات این شخص کرورها «فیش»‌ها و یادداشتهای او منتفی به کتابخانه بزرگ لندن «بریتیش موزیوم» گردید.

وای کاش یک تن از دانشجویان باهمت مادر انگلستان (ویا یک تن از هموطنان دانش پژوه ما در لندن) تحقیق و رسیدگی به یادداشتهای هوتم شیندلر را در انگلستان وجهه همت خود میساخت و نتیجه آنرا در رساله یا کتابی به هموطنانش هدیه میفرستاد.

پیش از آنکه از این مبحث بگذریم تذکر یک مطلب نیز خالی از فایده‌تی نخواهد بود. در طی همین مقاله از دکتر پولاک طبیب اطریشی که قبل از دکتر طولوزان طبیب ناصرالدین شاه بود سخنی رفت. همچنانکه خاطر نشان شده است کتاب این مرد درباره ایران (در دو جلد بزبان آلمانی) هنوز بفارسی ترجمه و انتشار نیافته است ولی رساله‌ای از او با عنوان «رساله در معالجات و تدابیر امراض نوبه و اسهال و مطبوعه» بزبان فارسی در تهران بچاپ رسیده



رقص و شلیته و چادر و روپند بسه موجب نقاشی خود ایرانیان .

است. من کتاب دکتر بولاک را زبان آلمانی در دو جلد دارم و اگر کسی از هموطنان بطور یقین مصمم باشد که آنرا بفارسی ترجمه نماید و بچاپ برساند با منت حاضریم در اختیار او بگذارم .

ناتمام

### حواشی :

- ۱ - الله اکبر که یک فرنگی که تازه وارد طهران شده است با چنین سرعتی ملتفت پاره‌ای از رسوم ما آگاهی یافته باشد. (ج.ز)
- ۲ - ظاهراً مقصود میدان ارک است که حتی راقم این سطور در خاطر دارد که در بالای دروازه بلند آن در موقعی که او طفل بود (هفتاد سال پیش) هر روز صبح وشام تقاره میزدند. (ج.ز)
- ۳ - «توردموند» [دور دنیا] مجله ماندنی بود که در فرانسه بچاپ میرسد و در آن زمان شهرت بسزائی داشت (ج.ز)
- ۴ - توسکان ایالتی است در ایتالیای مرکزی و پایتخت آن شهر فلورانس بسیار مشهور است. شهری است که در حقیقت از لحاظ آثار هنری در حکم موزه بزرگی است و من یکی دوبار اقامت های کوتاهی در آنجا داشتم و هرگاه در عالم خیال ب فکر چنین

- شهر سرتاسر زیبایی و لطافت میافتم لذت وافر مییابیم . اللهم ارزقنا (ج.ز)
- ۵ - در کتاب «حاجی بابا در انگلستان» شرحی در باره غذا خوردن اعضا سفارت ایران (در زمان فتحعلی شاه) در لندن آمده است که بسیار خواندنی است و من خودم در حیود ۴۳ سال پیش از این در هیئت خانگه مجلس در بند در تهران شاهد مناظری بودم که آن نیز گفتنی است. (ج.ز)
- ۶ - لایله مقصود و سه است. (ج.ز)
- ۷ - من در طفولیت در اصفهان یک سنگار کردن زنی را بچشم خود دیدم و اخیراً تفصیل آنرا در روزنامه «اطلاعات» تهران نوشتم خدا نصیب کافر نکند (ج.ز)
- ۸ - گویا میو ریشار نام داشت و پسر او در تهران دارای شهرت گردید و من شخصا او را دیده بودم. (ج.ز)
- ۹ - راقم این سطور خواننده و شنیده است که ناصر الدینشان موقعی که در فرنگستان بود، در سیرکها و تماشاخانهها دخترهای فرنگی را با تنبان کوتاه چین داری که از کمر تا بالای زانو میرسد و فرانسویها آنرا «توتو» مینامند دیده بوده است و مطبوع طبع او واقع گردیده بوده است و مشوق آن در حرمرای خود گردیده و از حرمرای شاهانه بنام

- «شلیته» در تمام مملکت شیوع یافته است چنانکه مادر خود من هم شلیته میپوشید و من حتی شنیده‌ام که ناصرالدین شاه دو دختر فرنگی را هم از اسب سواران ورقاصهها با خود به ایران آورده بوده است. و اله علم (ج.ز)
- ۱۰ - و گاهی بیشتر. (ج.ز)
- ۱۱ - چند رساله در موقعی که در ایران بوده نوشته بوده است که ترجمه فارسی آنها بطبع رسیده و از آن جمله است .
- ۱ - «رساله در کیفیت مرض طاعون» که در تهران در سال ۱۲۹۳ قمری بچاپ رسیده است .
- ۲ - «رساله در طب» که در تهران در سال ۱۲۹۳ قمری بچاپ رسیده است.
- ۳ - «طرز جلوگیری و معالجه طاعون» در تهران در سال ۱۲۹۳ قمری بچاپ رسیده است.
- ۴ - «بدایع الحکمه ناصری» ترجمه سید مصطفی بن عقیل علوی اصفهانی در تهران در سال های ۱۲۸۵ و ۱۲۸۷ ق بچاپ رسیده است .
- ۱۲ - من خود بچشم خود دیده‌ام که گذر نامهای قدیم («تذکره») ایران با امضای ما همین شخص بوده است و قس علی هذا . میگردید یعنی گویا موسس کار تذکره در ایران ما همین شخص بوده است و قس علی هذا .